

پژوهشی در تفسیر یدالله مغلوله

دکتر سید رضا نیازمند

خدای متعال در آیه ۶۴ از سوره مبارکه مائده می فرماید: «وقالت اليهود یدالله مغلوله»؛ یهود گفتند که دست خدا بسته است .

سپس در جواب می فرماید: «غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا»؛ دست های خودشان بسته باد و ملعون شدند به جهت آن چه گفتند .

مفسرین گذشته تفسیر کامل و قانع کننده ای درباره این که چرا یهود گفتند: «یدالله مغلوله» ارائه نفرموده اند؛ بلکه اکثرشان از کلمات بعدی آیه استفاده کرده اند که می گوید: «بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء»؛ دست های خداوند باز است و انفاق می کند [روزی می دهد] آن سان که بخواهد . و چون کلمات بعدی آیه مذکور مربوط به انفاق کردن یا روزی دادن خداوند است ، مفسرین گفته اند: منظور یهود این بوده که خداوند روزی هر کس را از پیش تعیین کرده و دیگر در تغییر آن دستش بسته است .

علامه طباطبائی^(ره) نظر خود را در تفسیر این آیه صریحاً ارائه نفرموده؛ بلکه نظریات مفسرین قبلی را به صورت وجوهی چند به شرح زیر مطرح فرموده است:

وجه اول: اینکه ملت و دین یهود؛ نسخ در احکام دین را جایز نمی دانسته و لذا به نسخ تورات به هیچ وجه رضا نمی دادند و زیر بار این حرف که تورات به وسیله انجیل نسخ شود نمی رفتند . و به گمان خود اشکالی را که به دین اسلام می گرفتند و به رخ مسلمانان می کشیدند این بود که

می گفتند: شما مسلمین پیرو کتابی هستید که بعضی آیات آن بعض دیگر را نسخ می کند. و نیز از همین جهت «بداء» را هم برای خدای تعالی در امور تکوینی جایز نمی دانستند و آن را هم یکی دیگر از نقاط ضعف اسلام و قرآن می دانستند. چون از بعضی آیات قرآن اصل «بداء» استفاده می شود...؛ بعید نیست که آیه شریفه مورد بحث در مقام بیان همین عقیده یهود باشد. سپس علامه وجه بالا را رد کرده و می فرماید: جوابی که خداوند تعالی از این گفتار یهود داده با این احتمال نمی سازد....

وجه دوم را چنین می فرماید: گویا داستان از این قرار بوده که «یهود» دیده اند مسلمین در فقر و تنگ دستی و دشواری به سر می برند؛ لذا این حرف را درباره مؤمنین زده اند... و می خواستند بگویند که خدای تعالی - العیاذ بالله - قادر نیست بر این که فقر را از بین مؤمنین زایل کند... این وجه هم خالی از اشکال نیست... چون این آیه در سوره مائده است و این سوره در روزگار وسعت و رفاهیت مسلمین نازل شده است.

وجه سوم را چنین می فرماید: این حرف را یهود برای این زده اند که آن روز خداوند آنها را گرفتار قحطی و خشک سالی کرده... و آنان از باب شکوه از اوضاع خود این کلمات کفرآمیز را می زده اند... این وجه خیلی بعید نیست و روایاتی هم که بیانگر شأن نزول آیات قرآنی است، آن را تایید می کند، لیکن اشکالی که دارد این است که سیاق آیات با آن سازگار نیست.

وجه چهارم که از همه وجوه به نظر نزدیک تر است: این که گفته شود امثال و نظایر آیه هایی چون آیه: «من ذالذی یقرض اللّٰه قرضاً حسناً» (البقره، ۲/ ۲۴۵) و «و اقرضوا اللّٰه قرضاً حسناً» (المزمل، ۷۳/ ۲۰) به گوش یهود رسیده آنها، آن آیات را بهانه کرده و خواسته اند مسلمین را مسخره کنند و بگویند این چه خدایی است که برای ترویج دین خود و احیای آن این قدر قدرت مالی ندارد که حاجت خود را رفع کند و ناچار دست حاجت و استقراض به سوی بندگان خود دراز می کند؟ و این وجه علاوه بر این که از وجوه سابق به نظر نزدیک تر است مورد تایید روایات شأن نزول هم هست.^۱

این وجوه را که علامه همگی آنها را به نحوی رد کرده اند، پژوهش جدیدی را می طلبد که ما به آن می پردازیم:

مطالعه دقیق در باورهای یهودیان در اعصار گذشته نشان می دهد که گفتن این که: «دست خدا بسته است» از عدم اعتقاد یهودیان به «قیامت و روز بازخواست» ناشی می گردد. در ادبیات دین یهود - که امروزه موجود و در کتاب «عهد عتیق» نوشته شده است - خصوصاً

در اسفار پنجگانه تورات و در صحیفه یوشع - جانشین حضرت موسی (ع) - و کتاب داوران، کتاب روت، کتب سموئیل و پادشاهان، کتاب تاریخ ایام، و کتب انبیای یهود مانند عزرا، استر، ایوب، زبور داود، کتب سلیمان (ع)؛ یعنی تمام کتب دینی یهود از زمان حضرت موسی (ع) تا حمله نبوکد نصر فرمانروای بابل به سرزمین یهودیان و خراب کردن معبد سلیمان (ع) و اسیری چهل ساله یهودیان در بابل - که حدود هفت قرن طول کشیده - هیچ گونه بحثی از دنیای آخرت و داوری در قیامت و موضوع بهشت و جهنم یعنی از «معاد» وجود ندارد.

در دوران های پیش از حضرت موسی (ع) دو تمدن با دو طرز فکر متفاوت درباره «اختیار انسان» شیوع داشت. سابقه این دو طرز فکر به دوران برنز؛ یعنی درست بعد از عهد حجر جدید، بر می گردد. این دو تمدن اولین تمدن هایی است که در کره زمین به وجود آمده است. یکی تمدن بین النهرین بود که از سرچشمه های رودخانه دجله و فرات تا خلیج فارس توسعه یافت و تمام سرزمین های عراق، سوریه، اردن، فلسطین و لبنان امروز را در بر می گرفت. دوم تمدن مصر که از سرچشمه رودخانه نیل از دریای مدیترانه رواج گرفت و شامل تمام سرزمین های امروزی کشور مصر و سودان بود.

در این دو تمدن دو اندیشه اصلی بشری متفاوت پیدا شد. مصریان - که از نژاد حامی بودند - معتقد به «معاد» بودند که انسان در این دنیا در اعمال و رفتار خود مختار است و دنیای دیگری هم پس از مرگ وجود دارد که در آن دنیا مردگان دوباره زنده می شوند و روز بازخواستی هست که به حساب آدمیان در این دنیا رسیدگی می شود و نیکوکاران به دنیای جاودان می روند و بدکاران توسط حیوانات مرده خوار، خورده شده و تبدیل به فضولات آنان می شوند. به طور خلاصه آنان به «معاد» معتقد بودند و حتی می گفتند که در روز داوری اعمال انسان در ترازویی گذارده و وزن می شود و سنگی را که با آن اعمال انسان وزن می شود «معات» می نامیدند. احتمال دارد که واژه «معاد» هم تصحیف کلمه «معات» باشد. تمام اهرام مصر هم به جهت زنده شدن در دنیای دیگر ساخته شده اند. اما ساکنان بین النهرین - که از نژاد سامی بودند - باورشان بر این بود که: سرنوشت انسان که در آسمان ها توسط خداوند نوشته شده غیر قابل تغییر است و کسی اختیاری در تعیین یا تغییر آن ندارد. این باور موجب می شد که قیامت و روز جزا لزومی نداشته باشد؛ چون انسان بدون اختیار را نمی توان مسئول دانست.

حضرت موسی (ع) که از قوم یهود و نژاد سامی بود از کودکی تا جوانی در مصر زندگی کرد. ولی پس از این که به پیامبری مبعوث شد گروهی از قوم یهود را که در مصر بودند همراه خود برداشت و به «سرزمین موعود» که جزء بین النهرین محسوب می شد برد و بقیه عمر طولانی خود را

در آن جا گذرانند . تمام انبیای دیگر یهود هم از قوم سامی بوده و در ناحیه بین النهرین به دنیا آمده و زندگی کرده اند . بدین جهت بعد از حضرت موسی (ع) - آنان که تورات و صحیفه های دیگر انبیای یهود را نوشته اند - درباره «قیامت و روز جزا» مطلبی نگفته اند .

نبودن باور به «معاد» در کتب مذهبی یهود از حدود ۱۳۰۰ سال قبل از میلاد تا حدود ۵۰۰ سال قبل از میلاد طول کشید . تا این که نبوکد مصر پادشاه بابل به سرزمین یهود حمله کرد و آن جا را متصرف شد و مردان یهود را به اسیری به بابل برد ، یهودیان چهل سال در بابل اسیر بودند تا این که داریوش هخامنشی به بابل حمله کرد و آن جا رافتح نمود و یهودیان را آزاد کرد که به سرزمین خود برگردند و آیین خود را از سر گیرند .

پس از فتح بابل عده ای از مغ ها و موبدان زرتشتی به آن سرزمین رفتند تا دین خود را تبلیغ کنند . در میان باورهای دینی آنان یکی این بود که : خداوند انسان را خلق کرده و به او آزادی عمل داده که یا نیکوکاری کند - یعنی پندار نیک ، گفتار نیک و کردار نیک را اختیار کنند - و یا بدکار باشند . و پس از این تمام مردگان از قبرها بیرون می آیند و روز بازخواستی هست که به حساب آدمیان رسیدگی می شود و آنان که نیکوکار باشند به بهشت جاویدان می روند و گناه کاران به جهنم فرستاده می شوند .

این عقاید برای یهودیان تازگی داشت و عده ای آن را قبول کردند و از آن پس یهودیان دو فرقه شدند . «فرقه صدوقیان» که بر اعتقاد قدیم خود باقی ماندند و زندگی را جبر مطلق و طبق اراده و مشیت از پیش تعیین شده خداوند دانسته به قیامت و به «معاد» اعتقاد نداشتند . و گروه دیگر که «فریسیان» نامیده شدند ؛ انسان را در اعمالش آزاد دانستند و قیامت و روز بازخواست و بهشت و جهنم را باور کردند .

در بین انبیای یهود دانیال نبی (ع) اولین آنها است که در صحیفه خود از داریوش دوم پسر خشایار شاه صحبت می کند - و معلوم است که پس از آزادی یهودیان از اسارت در بابل زندگی می کرده - او در صحیفه خود از «زمان آخر» یعنی قیامت نام می برد .^۲ و این اولین بار است که در ادبیات دینی یهود به طور نسبتاً روشن درباره آخرت سخن رفته است .

اشعیای نبی (ع) که در زمان حمله آشوریان به بیت المقدس بوده و زمان کورش را هم دیده در صحیفه خود درباره روز بازخواست و قیامت جمله ای دارد .^۳ همچنین می گوید : زمین - در روز آخر - مانند دود از هم خواهد پاشید .^۴

ارمیای نبی (ع) که از ۶۲۰ قبل از میلاد تا ۵۸۷ زندگی کرده در صحیفه خود اسارت یهودیان را در بابل پیش بینی کرده است و از آخر زمان سخن رانده است .^۵

بدین ترتیب به تدریج باور به «معاد» در دین یهود وارد شد. این دو دستگی و دو فرقه یهودی تا ظهور حضرت عیسی هم ادامه یافت. به طوری که در ادبیات دین عیسوی به روشنی از یهودیانی که به قیامت باور داشتند «فرقه فریسیان» و فرقه ای که منکر قیامت بودند «فرقه صدوقیان» کراراً نام برده شده است.

حضرت عیسی (ع) خود به قیامت و روز داوری شدیداً معتقد بوده. و از آنچه در انجیل های چهارگانه استنباط می شود باور او بر این بود، که قیامت و روز داوری در دین موسی (ع) بوده و به دلایلی در تورات حذف شده است، چون که می گوید: گمان نبرید که آمده ام تا تورات و صحف انبیا را باطل سازم، نیامده ام باطل نمایم بلکه تا تمام کنم - یعنی تکمیل کنم -؛ زیرا هر آینه به شما می گویم تا آسمان و زمین زایل نشود همزه یا نقطه ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد تا همه واقع شود.^۶

روز داوری و آتش جهنم در انجیل متی به وضوح نوشته شده است.^۷ همچنین در انجیل متی نوشته شده که در زمان حضرت عیسی (ع) «فرقه صدوقیان» منکر قیامت بودند.^۸ چون در صحیفه های گذشته فقط در صحیفه اشعیای نبی (ع) و ارمیای نبی (ع) درباره قیامت و روز داوری سخن رفته، حضرت عیسی (ع) از اشعیا و ارمیا تجلیل نموده و از دیگر انبیای پیشین نامی نبرده است.^۹

در کتاب «اعمال رسولان» از سخنرانی پولس - کسی که دین عیسی (ع) را به یونان و روم برد و از آن جا به سراسر اروپا توسعه یافت - سخن رفته که در جمع یهودیان صحبت می کرد: چون پولس فهمید که بعضی از صدوقیان و بعضی از فریسیانند در مجلس ندا بر داد که ای برادران؛ من فریسی پسر فریسی هستم و برای امید و قیامت مردگان از من بازپرسی می شود. چون این را گفت در میان فریسیان و صدوقیان منازعه برپا شد و جماعت دو فرقه شدند. زیرا که صدوقیان منکر قیامت، ملائکه و ارواح هستند لیکن فریسیان قائل بهر دو.^{۱۰}

فرقه فریسیان در بابل و جنوب بین النهرین توسعه یافت و پیروان فرقه صدوقیان که به عقیده گذشته خود باقی مانده بودند در نواحی دور از بابل بودند. در عربستان هم - خصوصاً یهودیان مدینه - از فرقه صدوقیان بودند.

در زمان ظهور اسلام حدود ۱۵ تا ۲۰ قرن از دین یهود می گذشت و علمای آنان در بحث جبر و اختیار پیشرفت هایی کرده بودند و اکثر عرفای آنان - که در مدینه بودند و از فرقه صدوقیان محسوب می شدند - بر مبنای اینکه خداوند قادر و دانای مطلق است معتقد به جبر بودند و هنگام بحث با مسلمانان می گفتند: اصل مسلم این است که خداوند، قادر مطلق است و همه چیز را از پیش

می‌داند لذا خداوند از کلیه وقایع گذشته و امروز و آتی دنیا و آدمیان مطلع است؛ و ما هیچ‌گونه کاری جز آنچه خداوند برای یکایک ما مقرر کرده نمی‌توانیم بکنیم، پس ما اختیاری نداریم و اگر ما اختیاری داشتیم، کاری می‌کردیم که خداوند از آن آگاه نباشد و این برخلاف دانش مطلق و کامل خداست. و چون خداوند سرنوشت هر کس را هنگام خلق او تعیین کرده و دیگر آن را تغییر نمی‌دهد؛ پس هر کاری که انسان می‌کند به خواست الهی و تقدیر نوشته شده او از قبل، توسط خداوند است و خدا دیگر دستش بسته است و سرنوشتی را که خود نوشته تغییر نمی‌دهد. این طرز فکر، انکار قیامت و روز جزا است. وقتی که کار بحث به این جا کشید آیه ۶۴ سوره مائده نازل شد که: «یهود می‌گویند: دست خدا بسته است، دستشان بسته باد و لعنت بر آنان باد برای این کلمه کفری که گفته‌اند».

عقیده به این که: خداوند هنگام خلق تمام مخلوقات - حتی جامدات - قدر - با فتح قاف و دال - آنها را تعیین کرده و این تقدیر غیرقابل تغییر است؛ بین دانشمندان علوم جدید رواج فراوان داشت. انشتاین بزرگ‌ترین دانشمند فیزیک که یهودی بود وقتی که تئوری کوانتم را - که در آن - اندازه غیرقابل تغییر در مواد داخل اتمها - مردود شده بود - به او ارائه دادند، بلافاصله گفت: خداوند طاس بازی نمی‌کند. یعنی خداوند کارها را به شانس و اقبال و تصادف - مانند طاس بازی - رها نکرده؛ بلکه برای هر شیء قدر غیرقابل تغییری از قبل تعیین کرده است. بعد از پیدایش علم کوانتم در فیزیک؛ دانشمندان علوم کم کم از جبری بودن خالص دست برداشته، عوامل دیگری را هم در سرنوشت مخلوقات قبول کرده‌اند و در واقع به طرز فکر شیعی نزدیک‌تر شدند که: «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین».

دلیل این که خداوند یهود را برای گفتن این که «دست خدا بسته است» لعنت کرده تنها برای این نیست که گفتند: خداوند سرنوشت انسان را از پیش تعیین کرده است. چون عده زیادی از بزرگان و عرفا و متصوفین در تمام ادیان و - خصوصاً در بین مسلمانان - مشیت الهی را در زندگی انسان، پایه و اصل اول می‌دانند ولی هیچ‌یک نمی‌گویند: خداوند تقدیر تعیین شده پیشین را نمی‌تواند تغییر دهد و دست خدا در این زمینه بسته است. جامعه‌ای که دست خداوند را در تغییر مشیت خود بسته بداند جامعه‌ای است ناامید که دست به هر کار خلافی می‌زند و همه را به گردن مشیت الهی می‌اندازد، و در نتیجه تمام اصول اخلاقی را زیر پا می‌گذارد و کوششی هم برای بهبود آن نمی‌کند. موجب شگفتی است که علامه هنگام تفسیر آیه «و قالت الیهود یدالله مغلوله» نظر قطعی خود را بیان نمی‌فرماید؛ در صورتی که در بحث روایتی که متعاقب آن آورده چندین روایت از امام صادق (ع) نقل کرده که در آنها امام (ع) به درستی، حق مطلب را بیان فرموده‌اند. ۱۱

یکی اینکه: شیخ طوسی در کتاب «مجالس» به اسناد خود از ابی عمیر از هشام بن سالم از امام جعفر صادق (ع) نقل می کند که آن جناب در ذیل آیه شریفه «وقالت اليهود یدالله مغلوله» فرمود: یهود می گفتند: خدا از کارهای خدایی خود و تدبیر عالم فارغ شده است و - العیاذ بالله - نسبت به امور عالم مسلوب الاختیار است. ۱۲

و سپس می نویسد: که همین معنا را عیاشی در تفسیر خود از یعقوب بن شعیب و از حماد از امام صادق (ع) نقل کرده است. ۱۳

و باز می نویسد: که در تفسیر قمی آمده که یهود می گفتند: خدای تعالی عالم را آفرید و آفرینش آن را به طور خود کار قرار داد و دیگر به مدبری نیازمند نیست؛ خداوند متعال آنها را در این عقیده تخطئه کرده و می فرماید: «بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء» یعنی این چنین نیست که شما خیال کرده اید، دست خدا در پس و پیش کردن و کم و کاست نمودن امور عالم باز است. و او دارای مشیت است؛ یعنی بعضی از تصرفات زمانی، مورد خواست او قرار می گیرد و برای اوست بداء - یعنی پس از برهه ای از زمان چیزی که به ظاهر مورد خواست خدا بوده خلافتش ظاهر می گردد. - ۱۴

علامه می نویسد که همین معنی را شیخ صدوق در معانی الاخبار با اسناد خود از اسحاق بن عمار از کسی که اسحاق از او شنیده از امام صادق (ع) نقل می کند. ۱۵

این روایات بهترین تفسیری است که درباره آیه «قالت اليهود یدالله مغلوله» آمده و چون گفتار یهود ناشی از عدم اعتقاد به «معاد» است. به همین جهت است که در دین اسلام اصل «معاد» جزو سه اصل پایه ای دین است و بدون اعتقاد به «توحید و نبوت و معاد» کسی نمی تواند مسلمان باشد. «سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم»

۱. المیزان، ۴۴/۶.

۲. صحیفه دانیال نبی (ع)، ب ۱۲/ج ۳ و ب ۱۲/ج ۱۰.

۳. صحیفه اشعیا نبی (ع)، ب ۱۰/ج ۳.

۴. همان، ب ۵۱/ج ۶.

۵. صحیفه ارمیای نبی (ع)، ب ۲۰/ج ۵.

۶. انجیل متی، ب ۱۷/۵.

۷. همان، ب ۱۲/۳۶ و ب ۱۱/۲۳ و ب ۵/۲۳ و ب ۵/۳۰.

۸. همان، ب ۲۲/۳۳.

۹. همان، ب ۱۵/۷ و ۲۷/۸.

۱۰. اعمال رسولان، ب ۲۳/۶.

۱۱. المیزان، ۵۴/۶.

۱۲. البرهان، ۴۸۶/ج ۳.

۱۳. تفسیر عیاشی، ۱/۳۵۹/ح ۱۴۶ و ۱۴۷.

۱۴. تفسیر قمی، ۱/۱۷۰ و ۱۷۱.

۱۵. معانی الاخبار، ۱۸/ج ۱۵.